



علی‌وزامینی

منتقد

هر پدیده‌ای بسته به اینکه در کدام بستر طبقه اجتماعی ظهور داشته باشد، ماهیتش دچار تغییر می‌شود، حتی اگر به لحاظ صوری هم آن پدیده در بسترهای متفاوتی نمایان شود. از این منظر، قمار به‌عنوان کنشسی بسیار پیوسته در بافتار طبقه سوزه‌ای که به آن دست می‌زند، یکی از بهترین مورد‌هاست. قمار برای اقلیت «برخوردار»، کنشی است از سر لذت‌جویی؛ البته نه همیشه. فرار از ملال یا ارضای میل برتری‌جویی هم می‌تواند از دیگر راه‌هایی باشد که مردمان این طبقه را به سوی قمار سوق می‌دهد. طبقه «متوسط» نیز به میزانی در این امیال با طبقه برخوردار شریک است، اما بیشتر از آن، میل تغییر به طبقه است.
حکایت طبقه کم‌برخوردار متفاوت است. قمار برای غالب مردمان این طبقه میل به تغییر است؛ فیلم «تومان» ساخته‌تحمسین برانکیز «مرتضی فرش‌باف» در نسبت قمار با طبقه کارگر است که البته در خوانشی طبقاتی نمی‌ماند و فراتر از آن می‌رود. داود (با بازی میرسعید مولویان) و دوستش عزیز (با بازی مجتبی پیرزاده) کارگران کارخانه شیر هستند که حسابی درگیر شرط‌بندی مسابقات اسب‌دوانی در

هوس قمار دیگر

گنبدکاووس پده‌اند؛ سنتی که از قرار معلوم بسیاری از مردم آن منطقه با آن درگیرند. داود قدرت‌طلب و عاصی، تن به شرط‌بندی‌های مرسوم نمی‌دهد. اگر برای بقیه برکه‌های شرط‌بندی تیری در تاریکی است، برای داود این کار، کنشی است برای رسیدن به وضعیت یا «همه چیز» و البته سوی دیگرش یا «هیچ چیز». داود خیلی زود از خاستگاه طبقاتی اش جدا می‌شود. شیوه قمارکردن او هم متفاوت می‌شود. در شیوه جدید «شرط‌بندی اینترنتی» برای او فقط فرم عوض شده است. نکته کلیدی در شخصیت داود و شانس آوردن‌های بی‌درب‌ی‌اش همین‌جاست. بارها در جواب ترس و تردید دوستانش در شرطهایی که می‌بندد، می‌گوید هیچ چیز عوض نشده فقط یک صفر اضافه شده؛ در واقع منطبق شانس آوردن‌های پیاپی او در شجاعت بازگشت به وضعیت قبل در هر لحظه است.

داود در عین حال پروتاگونیست و آنتاگونیست فیلم است. گاهی در شور شرط‌بندی‌ها یا او همراه می‌شویم و گاهی در بی‌تفاوتی و خشونتش نسبت به دیگران به‌خصوص نامزدش آیلین (با بازی پردیس احمدیه) از او متفر می‌شویم.

گفت‌وگو با احمد طالبی نژاد درباره سریال «دایی جان ناپلئون»

اثری که تاریخ اجتماعی ایران را روایت می‌کند



بهناز شیربانی: شاید تا پیش از ساخت سریال «دایی جان ناپلئون» کمتر کسی تصور می‌کرد ماحصل ترجمه تصویری رمان ایرج یزشکزاد، به سریالی بدل شود که در یاد و خاطره چند نسل ماندگار شود و همچنان یکی از باشکوه‌ترین سریال‌های تلویزیون لقب بگیرد. سینمای ناصر تقوایی منحصربه‌فرد است. آنگنان که تنها سریالش را هم با همان دقت و وسواس مثال‌زدنی در ساخت آثار سینمایی مقابل دوربین برد. «آنچه پیش‌کزاد و تقوایی با دقت ترسیم کرده‌اند، سیر تغییر و تحولی است که هم‌گام با سیاست و تغییر سلسله پادشاهی در طبقات اجتماعی روی داده است.» ا دقت و تبحر تقوایی در اقتباس بر کسی پوشیده نیست و بومی‌کردن منابع اقتباس، ازجمله نکاتی است که آثارش را در زمره شاخص‌ترین‌های سینمای ایران دسته‌بندی می‌کند. «دایی جان ناپلئون» تنها سریالی است که او مقابل دوربین برد، چه‌بسا که اگر یخت با او یار بود و بهترین سال‌های عمرش را در نبرد با سانسور از دست نمی‌داد و جایگاهش در سینمای ایران به‌عنوان سینماگری مؤلف بیشتر فهم می‌شد. بدون شک شاهد آثار بیشتری از او بودیم. ناصر تقوایی از سینما خداحافظی کرد؛ درست در سال‌هایی که می‌توانست بهترین آثارش را ارائه کند. با این حال همچنان فیلم‌های ارزشمندش مرور می‌شود. این بار در تحلیل فیلم‌های مهم تاریخ سینمای ایران به مرور سریال «دایی جان ناپلئون» ساخته ناصر تقوایی پرداختیم تا از جرای محبوبیت این سریال ارزشمند صحبت کنیم.



احمد طالبی‌نژاد منتقد باسابقه سینما در گفت‌وگو با «شرق» معتقد است که اساسا سریال «دایی جان ناپلئون» جزئی از تاریخ روزگار ماست. او ادامه داد: «تاکنون چهار نسل سریال «دایی جان ناپلئون» را دیده‌اند و همچنان آن را به شکل شیفته‌واری دنبال می‌کنند.»

او که خود کتاب به روایت ناصر تقوایی را تالیف کرده است، در بخشی از صحبت‌هایش گفت: «رمان «دایی جان ناپلئون» نوشته ایرج یزشکزاد، یک اثر طنزآلود اجتماعی است و دربرگیرنده بخشی از تاریخ اجتماعی ایران، یعنی اواخر دوره قاجار و دوران پهلوی اول است. به هر تقدیر نمی‌توان انکار کرد که قدرت‌های خارجی به‌خصوص انگلیس در این کشور حضور مؤثری داشته و به همین دلیل ذهنیت مردم این بود که حکومت ایران، دست‌نشانده انگلیس‌هاست و آنها هستند که توطئه می‌کنند. الگوی ایرج یزشکزاد در پرداختن به این رمان، بی‌گمان تأثیرگرفته از دن‌کیشوت اثر سروانتس است. در آن رمان نیز با شخص متوهمی به نام دن‌کیشوت روبه‌رو هستیم که از اشراف‌زاده‌های قدیمی است که دچار بیخبری مالیخولیاست و تصور می‌کند که تمام ارکان جهان هستی علیه او شده‌اند و با یک اسب چوبی به جنگ ارواح خبیثه می‌رود. به اصطلاح یک وردست به نام «سانچو پانزا» دارد که شخصی ساده‌لوح و البته هم کمی زرنگ است. ساده‌لوح از این جهت که هرچه را اربابش می‌گوید باور می‌کند و زرنگ از این جهت که فکر می‌کند از این‌راه می‌تواند در کنار آدم متمولی مثل دن‌کیشوت، زندگی بهتری داشته باشد. اساس و شاکله «دایی جان ناپلئون» از همین حال و هوا برخوردار است. با پیرمردی بازمانده از دوران قاجار روبه‌رو هستیم که نظامی بوده و بیشتر کار اداری انجام می‌داده و در توهמתش دائم در جنگ با بیگانگان و انگلیسی‌ها بوده و فکر می‌کند انگلیسی‌ها به دلیل صدمتیم که از وجودش خورده‌اند، حالا علیه‌اش بسیج شدن تا او را نابود کنند. دایی جان هم وردستی به نام «مش‌قاسم» دارد که مرد میان‌سالی است و این شخصی نه تنها حرف‌های ارباب را باور می‌کند، بلکه به قول قدیمی‌ها دو تا هم می‌گذارد روش. گاهی وقت‌ها هم متضاد با اربابش حرف می‌زند. اما آنچه این داستان را جذاب می‌کند و سړیا نکه می‌دارد، جزئیاتی است که هم در کتاب و هم سریال وجود دارد.»

او درباره چرایی ایده تبدیل رمان به سریال گفت: «آنچه ناصر تقوایی از زمان پیش از ساخت سریال نقل می‌کند این است که روزی از دفتر ظبی (رئیس وقت رادیو و تلویزیون ملی ایران» با او تماس می‌گیرند که آقاسی قطبی کار مهمی با او دارد. در این جلسه آقای قطبی رمان دایی جان ناپلئون را از کشوری می‌رزش بیرون می‌آورد و به تقوایی می‌گوید:

«مگه تو جنوبی نیستی؟ مگه میونه تو با انگلیس‌ها به دلیل

خیانت‌هایی که به کشور کردند بد نیست؟ این رمان را بساز...

این رمان ضد انگلیسی است...». تقوایی فرصت می‌خواهد تا کتاب را بخواند و چند روز بعد به درخواست آنها جواب مثبت می‌دهد و به این ترتیب این رمان به سریالی تبدیل می‌شود که در همه زمینه‌ها پیش‌قدم بوده و سرشار از خلاقیت و نوآوری است. واقعیت این است که تا آن مقطع ناصر تقوایی همچنان کارمند تلویزیون بوده، چراکه کارش را با ساخت فیلم‌های کوتاهی که وجوه پژوهشی و اجتماعی داشت، ریز نظر فرخ غفاری که رئیس یکی از بخش‌های تلویزیون بود آغاز کرد و ادامه داد. حتی بخشی از سرمایه «آرامش در حضور دیگران» را هم زمین‌ها تأمین کرد و البته مقداری دیگر از سرمایه را هم عواملی که در فیلم همکاری داشتند، ازجمله خود تقوایی، تقیل کردند و در نهایت فیلم ساخته شد. بنابراین به‌عنوان یک کارمند تلویزیون و به سفارش رئیس وقت رادیو و تلویزیون ملی ایران از او می‌خواهند «دایی جان ناپلئون» را بسازد. البته آن زمان هم ناصر تقوایی پول نسبتا خوبی بابت ساخت سریال دریافت می‌کند و فراموش نکنیم که تا قبل از «دایی جان ناپلئون» یک فیلم موفق نیمه‌تجاری به نام «صادق‌قباد» را

شخصیت عزیز را هم در این میان نباید نادیده گرفت. رفاقتش یادآورد سنت رفاقت در فیلم‌های کیمیایی است، رفاقتی که با همه تفاوت‌ها و حتی خمشی که از داود پیدا می‌کند، نمی‌خواهد از جا جدا شود. در واقع عزیز محافظه‌کارتر از داود است، می‌خواهد در حاشیه امنی که به دست آورده زندگی آرامی داشته باشد و همین نقطه مقابل با داود عصبانگر است که هیچ چیز بندش نمی‌کند؛ نه پول نه زن نه بردن و نه حتی باختن. تنها پیوند عاطفی داود با جهان مردمان عادی انکار که یونس، برادر کوچک عزیز است. با فقدان یونس، نقطه پیوند او با زیست روزمره از بین می‌رود.

داستان داود بعد از رسیدن به پول، داستان فرار است؛ فرار از همه چیز و در غایت؛ فرار از خودش. فرش‌باف در روایت سینمایی این داستان نه فقط موفق بوده بلکه به نظر اتفاقی نو و ماندگار در سینمای ایران رقم زده است. کارگردانی اثر بی‌اتکه کارگردان از فیلم بیرون بزند، چنان دقیق و فکرشده است که جهان فیلم پلان به پلان مخاطب را با خود همراه می‌کند و تجربه هم‌پوشانی‌ای از جهان

سالی فعالیت هنری انجام نمی‌داد. نمی‌دانم تقوایی چطور بازیگر توانایی مثل او را انتخاب کرد و فکر می‌کنم هیچ بازیگر دیگری را نمی‌توان جای او تصور کرد و خوشبختانه در سریال با صدای خودش صحبت کرد. نصرت کریمی و محمدعلی کشاورز بهترین نقش‌هایشان را ایفا کردند. شخصیت اسدالله‌میرزا به نظر شاهکار بازیگری پرویز صیاد است. اما بهترین بازی این سریال بدون شک متعلق به زنده‌یاد پرویز فنی‌زاده است. به نظر ما او چه در نقش‌های بلند و چه کوتاه درخشان بود و همچنان بی‌رقیب مانده است. هرچند پیش از بازی در سریال «دایی جان ناپلئون» در فیلم‌هایی چون «گوزن‌ها» و «تنگسیر» نقش کوتاهی داشت و در اولین حضور سینمایی‌اش در فیلم «رگبار» بهرام بیضایی نقش اصلی را تجربه کرد. البته دیگر چنین موقعیتی نصیبش نشد تا اینکه بالاخره در سریال «دایی جان ناپلئون» نقش مش‌قاسم را بازی کرد. می‌توان گفت کمال‌یافته‌ترین شخصیت این سریال، مش‌قاسم است. اگر مش‌قاسم را حذف کنیم، قطعاً یک پایه این سریال می‌لنکد. بازیگری و اکت‌ها و زبان و گویش درست باعث شد که بهترین بازی را از او ببینیم. خوشبختانه صدای او هم دوبله نشد و هنر او را بهتر درک می‌کنیم. اگر پرویز فنی‌زاده به خودش صدمه نمی‌زد و زنده می‌ماند، حتی امروز هم می‌توانست یکی از پایه‌های بزرگ بازیگری کلاسیک ایران باشد. به هر حال او هم ازجمله بازیگرانی بود که از تئاتر کارش را آغاز کرد و اصول و قواعد خاص خودش را داشت و غریزه و خلاقیت فردی هم باعث شد تا بازی‌های چشمگیری از او ببینیم.»

طالبی‌نژاد در بخش دیگری از صحبت‌هایش درباره چرایی ماندگاری این سریال گفت: «تردیدی نیست که معمولا کارهای طنز خیلی زود کهنه نمی‌شوند و از یاد نمی‌روند. هنوز هم مردم مجموعه صمد را به خاطر می‌آورند. اما نکته این است که این طنز آن‌قدر وزین و اصولی است که اگر تنها یک قسمت از آن را ببینید، نمی‌توانید از آن دل بکنید. به این دلیل که شما را وارد یک زندگی منحصربه‌فرد و موقعیت خاص می‌کند و علاوه بر آشنایی با زندگی مردم در آن دوران، به امروز هم فکر می‌کنید. یکی از ویژگی‌های فیلم‌ها و سریال‌های خوب این است که تنها در زمانه خودش‌ان نمی‌ماند، وارد زمان می‌شوند و در طول تاریخ حرکت می‌کنند. «دایی جان ناپلئون» سال ۱۳۵۴ برای اولین بار نمایش داده شد. اما در همان سال متوقف نشد و همچنان با روزگار و زمان جلو آمد. آثار چاپلین هم چنین ویژگی‌هایی دارد و اساسا کم‌دی کلاسیک‌ها، امروز هم دیده می‌شوند و می‌توان همچنان با آنها احساس نزدیکی کرد. به خاطر داشته باشیم، این سریال در دهه ۳۰ زندگی تقوایی ساخته شده است. فیلم‌سازی که بعدها به پختگی بیشتری در کارگردانی رسید. بعد از ساخت «دایی جان ناپلئون» پیشنهاد ساخت سریالی بر مبنای داستان‌های نویسندگان معاصر ایران به او داده می‌شود. این سریال به پیش تولید هم رسید، اما به دلیل مخالفت با برخی داستان‌ها «کوچک جنگلی» به تلویزیون رفت و بعد از بحث‌های فراوان و شروط تقوایی برای ساخت سریال، یکی از مدیران خطاب به تقوایی گفت: «فراموش نکنید شما سریال «دایی جان ناپلئون» را ساختید» یعنی به عنوان منتهم با او برخورد شد که مثلا لازم نیست با چنین سابقه‌ای برای ما شرط بگذاری و تقوایی هم در جواب گفت: «اتفاقا شما به خاطر ساخت آن سریال از من دعوت به همکاری کردید.»

او ادامه داد: «نکته‌هایی که در سریال می‌بینیم، اغلب در رمان نیست. کار آسانی نیست که یک رمان را که دارای فضای ذهنی است به یک فضای عینی تبدیل کنید. همیشه بین نویسندگان آثار ادبی و فیلم‌سازان از این جهت اختلاف نظر وجود خواهد داشت؛ چراکه دنیای ادبیات و تصویر تفاوت‌های آشکاری با هم دارند. اما نتیجه کار آن‌قدر خوب بوده که به یزشکزاد سریال را می‌بیند، احساس می‌کند تصویر آدم‌هایی که در سریال می‌بیند دقیقا همان‌هایی هستند که در ذهنش بوده و خلق کرده. همه می‌دانیم یک کارگردان خوب در وهله اول باید انتخاب‌های درستی داشته باشد و همه عوامل و بازیگران در سریال «دایی جان ناپلئون» کاملا درست انتخاب شده‌اند. تنها در مورد شخصیت سعید، نظر متفاوتی دارم. این مورد را با ناصر تقوایی هم در میان گذاشتم که اساسا فکر می‌کنم می‌توانست شخصیت سعید را به عنوان راوی داستان انتخاب کند. سعید راوی داستان و اول‌شخص است و ویژگی اول‌شخص این است که در همه لحظه‌ها حضور داشته باشد تا داستان را روایت کند. بهتر بود تقوایی راوی سوم‌شخص و دانای کل را انتخاب کرده.»

۱-سینمای ناصر تقوایی نوشته سعید عقیقی و رضا غیاث

فیلم با مخاطب پدید می‌آید. مخاطب هم‌زمان با جهان فیلم، هیجان، اضطراب، خشم، ناامیدی، ملال، سوگ، شادی و در نهایت امیدواری را تجربه می‌کند. میزانس حساب‌شده اول از همه در خلق این هم‌پوشانی تأثیرگذار است. تکیه بر میزانسن، سینمایی‌ترین کنش این مدیوم در روایت است. در بسیاری از سکانس‌ها، حرکت‌های حساب‌شده دوربین و بازیگران است که جهان زیست قصه را منتقل می‌کند. ریتم فیلم که موسیقی هم در واقع بخشی از آن است در موفقیت این هم‌پوشانی بسیار مهم است. ریتمی که گاهی شعف دارد؛ گاهی ملال و گاهی هیچ‌انگاری. این پازل موفقیت با بازی به‌اندازه و درست بازیگران نقش اصلی تکمیل می‌شود.

باری، تومان خوانشی رخدادگونه از زندگی ارائه می‌دهد و شخصیت داود در این میان، مانیفست کارگردان از نقش سوزه‌ز در این وضعیت مبتنی بر شانس است. سوزه‌ای که آنچه قهرمانش می‌کند تن‌دادن به بازی بدون ترس از باخت و از دست‌رفتن همه چیز است. شاید هم داود تجلی آن قماربازی است که مولانا می‌ستاید؛ قماربازی که همه چیزش را می‌بازد، جز هوس قماری دیگر.

بازتاب

ممنون که با ما پیر شدی؛

ایرج طهماسب، آقای مجری

سحر عصرآزاد: مجموعه «مهمونی» پس از چند سال وقفه در دیدار نوروزی ایرج طهماسب و عروسک‌هایش با مخاطب، سال ۱۴۰۱ را با رجعت به این رسم خوشایند، رنگی از تجدید خاطره زد. ایرج طهماسب از سال ۱۳۷۰ که در قالب کاراکتر آقای مجری در برنامه «صندوق پست» به کارگردانی خودش و نویسندگی مشترک با حمید جبلی حضور پیدا کرد، دست به تجربه‌های مختلف و متنوعی در عرصه سینما و تلویزیون زده که حرفه تخصصی‌اش است. او که فارغ‌التحصیل رشته تئاتر از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است، به عنوان بازیگر، صداییشه، عروسک‌گردان، نویسنده و کارگردان در فیلم‌ها و سریال‌های متعددی حضور پیدا کرده که آثار کودک و نوجوان سهم عمده‌ای در میان آنها دارند. اینکه طهماسب از سال ۱۳۷۰ با پررنگ‌شدن تدریجی و موفقیت حضورش در فیلم‌ها و برنامه‌های کودکان با عروسک‌هایی جذاب و دوست‌داشتنی که در صدر آنها کلاه‌قرمزی و پسرخاله قرار می‌گیرند، همچنان دست به تجربه در عرصه‌های مختلف زده و خودش را به چالش کشیده، از نقاط برجسته کاراکتر هنرمندانه اوست که خود را در یک قالب بسته محدود نکرده است.

تجربه‌هایی که آثار موفق و قابل تاملی در زمان و حیطه کاری خود بودند؛ از بازی در فیلم «عینک‌دودی» تا نویسندگی فیلم‌های «دختر ابرونی» و «خوابگاه دختران»، نویسندگی و کارگردانی فیلم‌های «دختر شیرینی فروش» و «زیر درخت هلو»، همچنین نویسندگی و بازی در فیلم «رفیق بد» که همگی آثاری طنزآناهه برای مخاطب بزرگسال/ خانواده و بدون حضور عروسک بودند. واقعیت این است که در این چهار دهه در کنار همه این فعالیت‌ها، حیات کاراکتر آقای مجری زیر پوست ایرج طهماسب استمرار داشته است. چه‌بسا دلیل اصلی این تداوم که برآمده از محبوبیت او در این نقش و ارتباط حسی با عروسک‌هایی زنده و دوست‌داشتنی است، این باشد که بخش مهمی از ویژگی‌های شخصیتی کاراکتر آقای مجری را از خودش، خودی که زیر و بمش را خوب می‌شناسد و هنوز کودک درونش زنده و پویاست، وام گرفته و به همین دلیل هم ارتباط دراماتیک، مهر و عطوفت، قهر و خشم، تشویق و تنبیهی که نثار عروسک‌هایش می‌کند به یک نسبت سیمپاتیک و باورپذیر و ملموس است. همین محبوبیت زمینه‌ای ایجاد کرد که او سه فیلم «کلاه‌قرمزی و پسرخاله»، «کلاه‌قرمزی و سروناز» و «کلاه‌قرمزی و بچه‌ننه» را در عرصه سینما بسازد و با استقبال مواجه شود. همچنین برنامه تلویزیونی‌اش با محوریت عروسک محبوب یعنی کلاه‌قرمزی که در همان برنامه «صندوق پست» متولد شد، چندین سال ادامه پیدا کرد و تبدیل به یکی از دید و بازدیدهای خوشایند نوروز برای مخاطبان شد. قطعا کلاه‌قرمزی، پسرخاله، گیگیلی، پسرعمه‌زا، دخترعمه‌زا، جیگر، آقای همساده، دختر همساده، بیعی، فامیل دور، دببی، عزیزم بیخشید، گابی و… شخصیت‌پردازی و بروز خلاقانه‌ای از روی کاغذ تا قاب تصویر داشته‌اند که توانسته‌اند فراتر از عروسک و جهان فانتزی و تخیل کودکانه، مخاطبانی از نسل‌های مختلف را با خود درگیر کنند و تبدیل به کاراکترهایی واقعی و محبوب و بازه با تکیه‌کلام‌های فراگیر شوند. یادمان نرود که همه این جذاب‌های دوست‌داشتنی در بده‌بستان و ارتباط دراماتیک با یک کاراکتر منحصربه‌فرد و به‌ظاهر سهل و ممتنع به این بروز و نمود ملموس و باورپذیر رسیده‌اند که او کسی نیست جز آقای مجری یا همان ایرج طهماسب؛ هنرمندی که مجزاکردن این دو سویه شخصیتی‌اش در زندگی واقعی و زندگی نمایشی، سخت و چه‌بسا ناممکن باشد؛ چراکه او دم خودش را در کالبد این کاراکتر دمیده، به‌گونه‌ای که حد و مرزی در آمیختگی این دو سوبه نمی‌توان یافت.

مجموعه «مهمونی»، تازه‌ترین ساخته ایرج طهماسب و شاهدهی است بر این مدعا و دلیلی محکم بر تحلیل اشاره‌شده. کاراکتری که حالا از ذیل‌عنوان آقای مجری خارج شده و با نام واقعی خودش در برنامه حضور دارد، ولی بیش از گذشته آقای ایرج طهماسب مجری است. وقتی عروسک‌های جذاب تازه‌متولدشده‌اش؛ از بچه و قیمه و کته و شاباش و دی‌جی تا پشه و مگس، این مرد طنز میانسال را که با گذر عمر، گردی از سپیدی بر مو، رنگی از انعطاف در رفتار و جنسی از راحتی در منشش (به لطف رهایی از محدودیت تلویزیون) نشسته، خطاب قرار داده و با او بده‌بستان، کل‌کل و بحث و مجاله می‌کند، او به وسعت و پشتوانه تجربه ارزشمند این چهار دهه، دست همراهی مخاطبانی از چند نسل را به گرمی و صمیمیت می‌فشارد.

به همین دلیل در جواب عذرخواهی او در اولین قسمت «مهمونی» که گفت «خیلی بیخشید من یکم پیر شدم، دست خودم نیست!» باید گفت «ممنون که با ما پیر شدی؛ ایرج

طهماسب، آقای مجری دوست‌داشتنی».